جايگاه و عظمت بقيع در نگاه مسلمانان

علي اکبر نوايي

بقيع، مرکز انوار رحماني و مدفن اوتاد الهي و مردان و زناني بزرگ است که هر کدام نمونه و مَثَل اعلاي ايمان، اخلاص و عشق به مکتب و ايمان به صاحب رسالت­اند؛ همانان که به تنهـايي ملاک انسانيـت­اند و دروازة ظهـور معنويـت و کرامـت و فضـل الهي.

بقيع، مدفن سالکان طريقت، واصلان به حقيقت و عاملان به شريعت محمدي است؛ آنان که خود، به راهنمايي و هدايت گري پرداخته­اند. از نور محمدي استضائه کرده، بر خي شان حامل ولايت کبراي ربوبي­اند. صابرين، قانتين، صادقين، منفقين و مستغفرين در اسحارند. راهبان شب­اند و شيران در ميدان بدر و اُحد و خندق و....

مدفن کريم و سِبط اکبر نبيّ رحمت و زينت پرهيزگاران و صادق آل البيت و شکافندة علوم نبـوي است، سينه­اي مالامـال از عشق و پر از اسرار ملکوتي رحماني و نبوي. اين است که نبي فرمود: از اين مقبره هفتاد هزار تن که صورت­هايشـان همچـون ماه شب چهـارده است، بر انگيختـه مي­شوند و در صحـراي عرصـات، همچون درخشـش قمر، همگان را به خود متوجه مي سازند.

اين حقيقت را مسلمانان از صدر نشين کائنات، خواجة لولاک، حبيب خدا و دردانة هستي، ختم رسولان، فراگرفته­اند و همواره از هنگام تجلّي وجود بقيع، با حرمت و احترام به بقيع نگريسته‌اند.

در اين نوشتار، نگاه مسلمانان (اعم از شيعي و سني) را در باب ژرفاي ملکوت بقيع مي­نگاريم و ديدگاه اهل سنت و شيعه را از مطاوي کتب تاريخي و حديثي باز مي‌گوييم:

واژگان کليدي: غرقد، بقيع، معنويت، کرامت، مقبره، رجال، قمر، بعث و نشور.

ديدگاه­ها در عظمت بقيع

مسلمانان همواره با نگاه حرمت­آميز و آميخته به عظمت به­بقيع نگريسته­اند و اين نگرش همواره در تاريخ، از زمان تکوين صورت جسماني بقيع و از هنگام توجه آميخته به احترام نبيّ رحمت به آن، در ميان مسلمانان (به استثناي فرقة وهابيت) وجود داشته و دارد، که به دليل اهميت موضوع، اين نگاه آميخته با حرمت از ديدگاه مسلمين را، مورد اشاره قرار مي دهيم.

البته بايد دانست­که به­حکم «شرف المکان­بالمکين» بقيع، داراي شرافت وعظمتي بي­مانند است که اين مسأله، در جاي­جاي منابع ومتون روايي وتاريخي، انعکاس تام وکامل يافته و نيز پر واضح است که به گواه ­سنت وسيرة نبوي، مسلمانان در طول تاريخ، با نگاه آميخته به­حرمت به­بقيع نگريسته­اند ونيک مي­دانند که پيامبر خدا مي­خواستند سنتي را از خود بر جاي نهند تا براساس آن، پيروان ايشان، در طول تاريخ، منزلتي بلند را براي بقيع قائل شوند.

پيامبر ، بقيع را دار قوم مؤمنين و محلّ نشور و بعث و برانگيخته شدن هفتاد هزار تن که صورت­هايشان همچون ماه شب چهارده درخشندگي دارد، معرفي کردند. چنانکه در آغازين بحث اين

سلسله اشاره کرديم، خود به بقيع مي­رفتند و همواره براي اهل آن استغفار مي کردند و بر آنان نماز مي گزاردند و صحابة خويش را امر به رفتن به بقيع و مکث و ماندن و دعا و ذکر در بقيع مي­کردند. بدين روي، ديدگاه­ها را در اين بخش از بحث، مورد توجه و اشاره قرار مي دهيم:

ديدگاه اهل سنت

اهل­سنت، از صدر اسلام تاکنون، با نگاه حرمت­آميزي به­بقيع ومدفونين آن نگريسته­اند. اين ديدگاه را، هم در سيرة خلفاي پس از پيامبر مي­نگريم و هم در نظر عالمان اهل سنت، که به دليل اهميت موضوع، ديدگاه خلفـا و عالمـان اهل سنـت را در اين زميـنه در حد نيـاز، بررسـي مي­کنيم و به تبييـن آن مي­پردازيم:

ديدگاه خلفا

وقتي به تاريخ خلفا مي­نگريم، به وضوح مي­يابيم­که ديدگاه خلفا نسبت به بقيع، به تبعيت از ديدگاه پيامبر احترام­آميز است و هرگز با ديدگاه سلفي­ها و وهابيان، همسويي ندارد. آنان، به بقيع مي­رفتند، در آن مکث مي­کردند و براي خفتگان در آن، از خداوند مغفرت مي­خواستند.

نقل­هايي وجود داردکه حاکي است خلفا با ايجاد بنا در بقيع مخالفتي نکرده­اند؛ چنانکه دربارة خود پيامبر مخالفتي از آنان ديده يا شنيده نشده است. بر مضجع شريف نبوي بنايي وجود داشته و حضرت در زير سقف و بنا، که بيت شريفش بوده، دفن­گرديده است.

طبراني در معجم الکبير، داستاني مفصل از رفتن عمر، خليفة دوم، به بقيع نقل مي­کند و در ادامة آن، که بسيار طولاني است، مي­نويسد:

«فخرج يمشي و معه المشاؤون إلي بقيع الغرقد فقال لأصحابه ليتمن كلّ رجل منكم أمنية فقال رجل وددت يا أمير المؤمنين أن عندي مالا فأنفق في سبيل الله و قال آخر وددت أن لي قوة فامتح بدلو من زمزم لحجاج بيت الله فقال عمر وددت أن لي رجلا مثل عمير استعين به في أعمال المسلمين».(1)

«پس عمر از خانة خود خارج شد و در حالي که همراهانش با او بودند، به بقيع غرقد رفتند. پس وي به همراهان گفت: هر يک از شما آرزوي خود را بگويد. مردي گفت: من آرزو دارم که مال و ثروتي داشته باشم و آن را در راه خدا انفاق کنم. فرد ديگري گفت: آرزو دارم از توان و نيروي جسماني خوبي برخوردار باشم و از زمزم براي حاجيان و عمره گزاران آب بکشم. عمر گفت: من دوست مي دارم، مردي همچون عمير بن سعيد (عامل عمر در حُمص) داشته باشم و از وجودش در راه کمک به مسلمين بهره ببرم. سپس افزود: اينجا (بقيع) محل آرزو کردن از خدا و محل اجابت آن است.»

اين حديث را ابن ابي الحديد با تفاوتي اندک نقل­کرده و ديگران نيز آن را با تغييرات کمي آورده­اند.

وجاء عن عمر بن الخطاب أنه مر ببقيع الغرقد، فقال: السلام عليكم أهل القبور، أخبار ما عندنا أن نساءكم قد تزوّجن، و- دوركم قد سكنت، و- أموالكم قد قسمت. فأجابه هاتف: يا ابن الخطّاب، أخبار ما عندنا أنّ ما قدّمناه وجدناه، و- ما أنفقناه فقد ربحناه، و- ما خلفناه فقد خسرناه. و- لقد أحسن القائل:

قدم لنفسك قبل موتك صالحاً \*\*\* و اعمل فليس إلي الخلود سبيل‏( 2 )

«نقل شده که عمر بن خطاب به بقيع رفته گفت: درود بر شما اي اهل قبور! اخباري که نزد ما است اين است که زنانتان به ازدواج ديگران درآمدند و خانه­هايتان به دست ديگران به سکونت درآمد و اموالتان تقسيم شد.

صدايي پاسخش داده، گفت: پسر خطاب! اخبار ما اين است که: آنچه از پيش فرستاديم، در اينجا آن را يافتيم و از آنچه انفاق کرديم، سود برديم و آنچه را که به جا نهاديم، خسارت کرديم و شاعر چه زيبا سروده است:

پيـش از مرگ، بفرسـت عمـل صالـح را و بکوش که چاره­اي جز تلاش و عمل صالح نيست.»

هيثمي، (مجمع الزوائد: ج3 ، ص189) مي­نويسد:

عن ابن عمر، أنّ رسول­ الله صلي­ الله عليه [وآله] و سلّم خرج إلي البقيع - بقيع الغرقد - فقال: السلام علي أهل الديار من المسلمين والمؤمنين و رحم الله المستقدمين وإنّا إن شاء الله لاحقون، يعني بکم.» ( 3 )

«از ابن عمر نقل شده که پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) به سمت بقيع رفت و خطاب به مدفونين آن، فرمود: درود بر اهل ديار از مسلمانان و مؤمنان و خداوند رحمت نمايد پيشينيان ما را، ان­شاء الله ما به شما ملحق خواهيم شد.»

سيره و روش خليفة سوم (عثمان) نيز همين بود. او چنان عنايت و توجهي به بقيع داشت که به نقل بسياري از مورّخان، حُشّ­کَوکَب را خريد و به خاک بقيع افزود.

ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه، اين مطلب را آورده است:

«حشّ كوكب، بفتح أوّله وتشديد ثانيه: موضع عند بقيع الغرقد، اشتراه عثمان، وزاده في البقيع، ولماّ قتل ألقي فيه».(4)

«حشّ کوکب (به فتح اول و تشديد دوم)، جايگاهي است نزديک بقيع غرقد، که عثمان خريد و به بقيع افزود و چون به قتل رسيد، در همانجا دفن شد.»

اين قطعة تاريخي، اهتمام عثمان به بقيع را نشان مي­دهد که بخشي را خريد و به بقيع افزود.

ديدگاه عالمان اهل سنت

- بيهقي

بيهقي، رواياتي را آورده است که به برخي از آن­ها اشاره مي­کنيم:

«قال: وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ ... عن عطاء بن يسار، عن عائشة، انها قالت كان رسول الله صلي الله عليه [وآله] و سلّم كلّما كان ليلتها من رسول الله ـ صلّي الله عليه [وآله] وسلم ـ يخرج من آخر الليل إلي البقيع فيقول: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَأَتَاكُمْ مَا تُوعَدُونَ غَدًا مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ اللهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ...» ( 5 )

«ابوعبدالله الحافظ ... از عطاء بن يسار و او از عايشه نقل کرده که گفت: هرگاه نوبت او در حضور پيامبر مي­شد، حضرت آخر شب به بقيع مي­رفتند و مي­فرمودند: سلام بر شما خانة قوم مؤمنين، که آنچه خدا به شما وعده داده را در مي­يابيد و ما به شما ملحق مي­شويم و خدايا! اهل بقيع غرقد را مورد عفو قرار ده.»

بيهقي از راويان و محدثان ديگر، بارها همين حديث را نقل نموده و رفتن به بقيع را با اقتدا و تأسي به پيامبرخدا توصيه مي­کند و آن را در ادامة حکم الهي {مَا آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ} مي‌شمارد.

و نيز مي­گويد: بايد در بقيع حضور يافت و با کلماتي­که پيامبر، اهل بيت را مخاطب قرار مي­داد، به آن­ها درود فرستاد و از خدا طلب مغفرت کرد.

اين نکته در صفحات 249 و 250 سنن کبري، مورد بحث تفصيلي قرار گرفته است.

2. حاکم نيشابوري

حاکم نيشابوري در مستدرک، مطالبي در فضيلت و حرمت بقيع آورده که به نمونه­هايي از آن اشاره مي­کنيم:

«عَنْ عِکْرَمَة، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: مَشَي مَعَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ إلَي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ حِينَ وَجَّهَهُمْ ثُمَّ قَالَ : انْطَلِقُوا عَلَي اسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ أَعِنْهُمْ».(6)

«از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده، آنگاه که پيامبر آن­ها را بر رفتن به بقيع امر کرد، با آن­ها قدمي راه رفت و آنگاه به ايشان فرمود: برويد به نام خدا و از خدا خواستند که: خدايا! آن­ها را ياري فرما!»

3. محمد بن يزيد القزويني

همچنين محمدبن يزيد القزويني، ابن ماجه، (سنن: ج1)، مواردي در اهميت بقيع آورده است:

«قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّي الله عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ، نَحْوَ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ وَكَانَ النَّاسُ يَمْشُونَ خَلْفَهُ، فَلَمَّا سَمِعَ صَوْتَ النِّعَالِ وَقَرَ ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ، فَجَلَسَ حَتَّي قَدَّمَهُمْ أَمَامَهُ ، لِئَلّا يَقَعَ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ».(7)

«راوي گويد: پيامبر در روزي بسيار گرم به سمت بقيع غرقد رفتند و مردم از پشت سر، ايشان را همراهي مي­کردند، چون پيامبر صداي کفش­هاي مردم را شنيدند، در نفس خود بزرگي احساس کردند. حضرت نشست و مردم جلو افتادند تا چيزي از کبر در ايشان نيايد.»

4. ابن شبه نميري بصري

ابوزيد عمر بن شبه نميري بصري، درکتاب تاريخ المدينة المنوره، روايات فراوان نقل کرده و معتقد است­که مقبرة بقيع، داراي مکانت، شرافت و جايگاهي بس ممتاز و رفيع است:

«حدثني عبدالعزيز عن حمّاد بن أبي حُمَيد، عن ابن المنکدر قال: قال رسول الله صَلَّي الله عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يُحْشَر من البَقيع سَبعُون أَلفاً عَلَي صُورة القمر لَيلَة البَدر، كانوا لا يَكْتَوُون ولا يَتطيَّرُونْ وَعَلَي رَبِّهِم يتوكّلون» ( 8 )

نقل نمود برايم عبدالعزيز از حمادبن ابي حميد، از ابن منکدر که گفت: پيامبر خدا فرمود:

برانگيخته مي­شوند از بقيع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است. آنان اهل تملّق و چاپلوسي نبوده و فال بد نمي­زنند و بر خداي خويش توکل مي­نمايند.

و نيز نقل کرده است:

«قال: وكان أبي يخبرنا أن مصعب بن الزبير دخل المدينة، فدخل من طريق البقيع ومعه ابن رأس الجالوت، فسمعه مصعب وهو خلفه حين رأي المقبرة يقول: هي هي، فدعاه مصعب فقال: ماذا تقول؟ قال: نجد صفة هذه المقبرة في التوراة بين حرّتين محفوفة بالنخل اسمها كفتة (لأنّه تکفت الموتي أي تحفظهم و تحرزهم)، يبعث الله منها سبعين ألفاً علي صورة القمر».(9)

«گفت: و پدرم به ما خبر داد که مصعب بن زبير از سمت بقيع وارد مدينه شد و پسر رأس الجالوت، عالِم يهودي همراهي­اش مي کرد. مصعب مي گويد: تا رأس الجالوت مقبرة بقيع را ديد، گفت: همان است، همان است. مصعب از او پرسيد: چه کسي را مي گويي؟ گفت: خصوصيات اين مقبره را ديده­ايم که در تورات آمده است، بين دو حرّه، مقبره­اي است که پر از نخل است که نامش کفته است (چون مردگان را به خود مي گيرد و حفظشان مي‌نمايد)، خداوند از اين قبرستان بر مي انگيزد، هفتاد هزار نفر را که صورتشان همچون ماه شب چهارده است.»

ابن شبه از عمدة الأخبار، روايتي مهم را نقل کرده:

«عن سعيد المقبري، قال: قدم مصعب بن الزبير حاجاً - أو معتمراً - ومعه ابن رأس الجالوت، فدخل المدينة من نحو البقيع، فلما مرّ بالمقبرة قال ابن رأس الجالوت: إنها لهي. قال مصعب: وما هي ؟ قال: إنّا نجد في كتاب الله صفة مقبرة في شرقيها نخل وغربيها بيوت يبعث منها سبعون ألف كلّهم علي صورة القمر ليلة البدر، وقد طفت مقابر الأرض فلم أر تلك الصفة حتي رأيت هذه المقبرة.» ( 10 )

«از سعيد مقبري نقل شده که گفت: مصب بن زبير در سفر حج يا عمره بود که فرزند رأس الجالوت نيز همراه او بود. وي از جانب بقيع وارد مدينه شد. وقتي از قبرستان (بقيع) مي گذشتند، فرزند رأس الجالوت، گفت: آري اين همان است. مصعب پرسيد: چه مي­گويي؟ گفت: در کتاب خدا ويژگي و خصوصيـتي براي اين قبرستان مي­بينيم و آن اين که در شرق آن نخل و در غربش خانه­هايي است. خداوند از آن هفتاد هزار مرد را برمي انگيزد که صورت هر کدام مانند ماه است، من قبرستان­هاي بسياري را گشته­ام، مانند اين گورستان نديده­ام.»

و نيز نقل کرده است:

«عن عقبة بن عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله، وعن ابن أَبي عتيق وغيرهما من مشيخة بني حرام، عن رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلّم ـ قال: مقبرة بين سبلين غربية، يُضيء نورُها يوم القيامة ما بين السماء إِلي الأرض.» ( 11 )

«از عقبة بن عبد الرحمان، از جابر فرزند عبدالله و از ابن ابي عتيق و غير ايشان، ازشيوخ بني­حرام، از پيامبر خدا نقل کرده­اند که فرمود: بين دو راه غربي، مقبره­اي است که نورش در روز قيامت از زمين تا آسمان مي درخشد.»

ابن شبه، احاديث مختلف ديگري را هم آورده که حاکي از نگاه احترام آميز او نسبت به بقيع است:

«وأخبرني عبد العزيز، عن أَبي مروان بن أَبي جبر، عن عادل بن علي، عن أَبي رافع مولي رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلم: أَن رسول الله صلي الله عليه [وآله] وسلّم، أَتي البقيع فوقف فدعا واستغفر.» ( 12 )

«عبدالعزيز از ابي مروان بن ابي جبر، از عادل بن علي و او از ابو رافع غلام پيامبر برايم نقل کرد: پيامبر خدا به بقيع رفته، ايستاد و براي اهل آن دعا و استغفار کرد.»

در جاي ديگر گفته است: سنت پيامبر بود که به بقيع برود و براي اهل آن دعا و استغفار کند.

وي همچنين مي­گويد:

«لا شكّ أن مقبرة البقيع محشوة بالجماء الغفير من سادات الأمة و قد ابتني عليها مشاهد» ( 13 )

«شک نيست که بقيع پر است از بزرگان و سروران امت، که بر قبور آن­ها بارگاه‌هايي بنا شده است.»

5 . نووي

نووي، شارح صحيح مسلم، دربارة بقيع و اهميت آن مي­نگارد:

«وي به تأسي از عالمان ديگر اهل سنت، همين ديدگاه را دربارة بقيع ارائه مي­کند که بقيع در نظر پيامبر خدا داراي مکانت و جايگاه عظيمي بوده و به دليل اهميتي که در نظر پيامبر داشته، ايشان کراراً به بقيع رفته­اند و سيره­شان همين بوده که به بقيع فراوان بها دهند.»

ايشان نيز حديث معروف عايشه را درجلد هفتم شرح مسلم آورده و سپس توضيحاتي را در آن باب مطرح کرده است که حاکي از نگاه احترام آميز به بقيع از سوي ايشان بوده است:

«يَخْرُجُ رسول الله ـ صَلَّي الله عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ ـ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَي الْبَقِيعِ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ».( 14 )

«پيامبر در آخر شب به بقيع رفته و به درگاه پروردگار عرضه مي داشت: خدايا! اهل بقيع غرقد را بيامرز.»

6 . اسحاق بن راهويه

اسحاق بن راهويه در مسند خودش، فضايلي را براي بقيع آورده که بسيار مهم و داراي اهميت است:

«عن ذكوان أبي صالح السمان، عن أبي سلمة، عن عائشة قالت: قال رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلم لجبريل إني أحبّ أن أراك في صورتك، فقال: أو تحب ذاك؟ فقلت: نعم، فواعده جبريل في بقيع الغرقد لمكان كذا وكذا من الليل فلقيه رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلّم ـ في موعده فنشر جناحاً من أجنحته وقال روح جناحين من أجنحته فسد أفق السماء حتي ما يري رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلّم ـ من السماء شيئاً وأجيب رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلم ـ عند ذلك».( 15 )

«از ذکوان ابو صالح سمان، از ابو سلمه، از عايشه نقل شده که پيامبرخدا به جبرئيل گفت: من دوست مي دارم که تورا در صورت خودت ببينم. جبرئيل پرسيد: آيا اين امر را دوست مي­داري؟ پيامبر فرمود: آري. پس جبرئيل به پيامبر در بقيع غرقد وعده داد، به خاطر مکان­هاي بزرگي که در آن است. پس پيامبر در بقيع جبرئيل را در صورت واقعي­اش ديد که پري از پرهاي خود را گشود. پيامبرخدا فرمـود: بخشـي از بال او، افق آسمـان را گرفت. و اين به­گونه­اي بود که پيامبـر از عالم مـاده چيزي را نمي ديد.»

اين­که جبرئيل، به پيامبر وعده حضور در بقيع را جهت رؤيت صورت واقعيش مي دهد، نشانه اي بزرگ بر فضل و عظمت و جايگاه بلند بقيع است.

7 . ابن حبان

ابن حبان در صحيح خود، به فضيلت و اهميت بقيع اشاره کرده و حديثي اين گونه آورده است:

«أخبرنا الحسن بن سفيان قال: حدثنا قتيبة بن سعيد قال: أخبرنا إسماعيل بن جعفر عن شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن عائشة أنّها قالت: كان رسول الله ـ صلّي الله عليه [وآله] و سلم كلّما كانت ليلتها من رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] و سلّم يخرج من آخر الليل إلي البقيع فيقول: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ... اللهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ».( 16 )

«حسن بن سفيان بر ما نقل کرده، گفت: قتيبة بن سعيد در روايتي گويد: اسماعيل بن جعفر از شريک بن ابي­نمر، از عطاء بن يسار و او از عاشيه نقل کرده که: هر شب نوبت حضور پيامبر در خانة او بود، آن حضرت در اواخر شب راهيِ بقيع مي­شد و مي فرمود: سلام و درود بر شما، خانه قوم مؤمن، خدايا! اهل بقيع غرقد را بيامرز!»

8 . جارالله زمخشري

جارالله زمخشري در کتاب الفائق في غريب الحديث، موارد قابل توجهي را براي بقيع آورده که حاکي از عظمت بقيع در نگاه او بوده است.

« إنّ الناس قحطوا علي عهده فخرج إلي بقيع الغرقد فصلي بأصحابه رکعتين جهراً فيهما بالقرائة ثمّ قلب ردائه ثمّ رفع يديه فقال: اللّهم صاحت بلادنا و اغبرت أرضنا و هامت دوابّنا اللهمّ ارحم بهائمنا الحائمة و الانعام السائمة و الاطفال المحتلة.» ( 17 )

«مردم، در دوران پيامبر خدا گرفتار قحط و تنگنا، به جهت نباريدن باران شدند، پيامبر به­بقيع غرقد رفته، با اصحاب دو رکعت نمازـ که قرائت را مخفي مي گفت ـ خواندند، سپس عباي خود را وارونه کردند و دست­هاي مبارک را به سمت خدا بلند نموده، عرضه داشتند: خدايا! شهرهاي ما خشک شد و زمين­هاي ما را گرد و خاک گرفت و رو به مرگ نهادند. چارپايانمان عطشان شدند، خدايا! رحم کن بر چهارپايان تشنه و علف­خوار ما و کودکان بي پناهمان.»

همين متن را، متّقي هندي، در جلد هشتم کنز العمال، با اضافاتي نقل کرده که اضافات آن اين­گونه است: پيامبر خدا در ادامه، گفتند:

«اللهم منزل البركات من أماكنها وناشر الرحمة من معادنها بالغيث المغيث أنت المستغفر للآثام فنستغفرك للجامات من ذنوبنا ونتوب إليك من عظيم خطايانا ، اللهم أرسل السماء علينا مدراراً ... فما فرغ رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلّم حتّي جادت السماء حتّي أهم كلّ رجل منهم كيف ينصرف إلي منزله فعاشت البهائم وأخصبت الأرض وعاش الناس، كلّ ذلك ببركة رسول الله ـ صلي الله عليه [وآله] وسلّم ـ ».( 18 )

«بار خدايا! فرستندة برکت­ها از جايگاه آن! و نشر دهندة رحمت­ها از معادن آن، که در آن باران­هاي متراکم است. بار خدايا! تو بخشندة گناهاني. از تو براي گناهان بزرگمان، طلب بخشش مي کنيم و به تو بازمي­گرديم از بزرگي گناهان. خدايا! باران رحمتت را پيوسته بفرست ... آنگاه که پيامبر خدا از دعا

فارغ شد، آسمان بارانش را نازل کرد؛ به­گونه­اي که هر فردي مي کوشيد: چگونه به منزل بازگردد. پس چارپايان متنعم و زمين سبزه زار شد و مردم شادمان گرديد، همة اين­ها به برکت وجود پيامبر بود.»

متقي هندي در کنزالعمال، دعاهاي فراواني را نقل کرده که فرد عازم بقيع، بايد آن را بخواند؛ مانند:

«السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لاَحِقُونَ».( 19 )

«درود بر شما خانه قوم مؤمن، شما پيش از ما رفتيد و ما به شما ملحق مي شويم.

بسياري از عالمان و بزرگان اهل سنت؛ مانند احمد بن حنبل در مسند، بخاري در صحيح و نيز مسلم در صحيح خودش، نسائي در مسند و بسياري ديگر، در جاي خود، از فضيلت و عظمت بقيع سخن گفته­اند و سيره و سنت پيامبر نسبت به حضور در بقيع را مطرح کرده­اند که به دليل عدم نياز، از ادامه اين بخش از نوشتار دست باز مي­داريم.

به ياري و توفيق الهي، در نوشتار بعد، «ديدگاه عالمان شيعي دربارة بقيع» را مي­نگاريم.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

پي نوشت‌ها

1. طبراني، ابو القاسم سليمان بن احمد، المعجم الکبير، مکتبة ابن تيميه، قاهره، بي­تا، ج7 ، ص52 (ج17، ص51).

2. القرطبي، محمد بن احمد الأنصاري، الجامع لأحکام القرآن، دار احياء التراث العلمي، بيروت، 1405هـ ، ج2، ص72

3. الهيثمي، نورالدين علي بن ابي بکر، مجمع الزوائد و الفوائد، دارالکتب العلميه، بي­تا، ج2 ، ص60

4. ابن ابي الحديد معتزلي، شرح نهج البلاغه، 1387 هـ. ، منشورات مکتبة آيت الله المرعشي، ج16، ص12

5 . سنن الکبري، ج4، ص78

6 . الحاکم النيشابوري، الامام الحافظ ابي عبدالله، المستدرک علي­الصحيحين، دارالمعرفه بيروت، لبنان، بي­تا، ص98

7. حافظ ابي عبدالله محمد بن يزيد القزويني ابن ماجه، سنن، دارالفکر للطباعة و النشر، بي تا، ج1، ص90

8 . ابوزيد عمر بن شبة النميري البصري، تاريخ المدينة المنوره، دارالفکر قم، 1368 ش، ص93

9. عمر بن شبه نميري، تاريخ المدينة المنوره، دارالفکر قم، 1368 ، ص93

10. ابن شبه، ص 93

11. همان، ص 94

12. همان، ص 94

13. همان، ص86

14. النووي، شرح صحيح المسلم، ج 7 ، دارالکتاب العربي، 1407 هـ.، ج 7 ، ص41

15. اسحاق بن ابراهيم بن مخلد الحنظلي المروزي، مسند ام المؤمنين عائشه، مکتبة الايمان، 1410 هـ.، ج2، ص491

16. ابن حبان، صحيح، تأليف امير علاءالدين، 1414 هـ.، بي نا، ص 444

17. جارالله محمود بن عمر زمخشري، الفائق في غريب الحديث، دارالکتب العلمي، بيروت، 1417 هـ.، ج 2 ، ص 277

18. علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي، کنزالعمال، مؤسسة الرساله، بيروت، بي­تا، ج8، ص426

19. همان، ج 15 ، ص64